**ای قاعده مستان/ گذری بر مفهوم سماع و دلایل موافقان**

**رستم آبادی، فاطمه**

سماع را در اصطلاح صوفیه،چنین تعریف‏ کرده‏اند:آواز خوش و آهنگ دل‏انگیز و روح‏نواز و به‏طور مطلق،قول و غزل و آنچه ما امروز آن به‏ «موسیقی»تعبیر می‏کنیم که به قصد صفای دل‏ و حضور قلب و توجه به حق شنیده شود.1

برای نزدیک شدن بیشتر ذهن به مفهوم سماع، می‏توانیم آن را به دو معنا تفکیک کنیم:

الف:شعرخوانی و موسیقی و رقص به منظور ایجاد حال و وجد؛

ب:حال خاصی که از آن به«دریافت‏ درونی»(درون شنوایی)،«سماع جان»،«الهام‏ غیبی»و مانند آن تعبیر می‏کنند.

اصطلاح اصلی و شایع سماع،همان معنای اول‏ است.اهل سماع،اصطلاح دوم را از آن جهت به‏ کار می‏برند که به گفته آنها ساز و آواز و رقص اهل‏ سماع،زمینه‏ساز وجد و دریافت درونی است.این‏ تفکیک علاوه بر اینکه در سخنان صوفی-عارفان‏ نیز به چشم می‏خورد.از شواهد تاریخی نیز برخوردار است اما در واقع،مرجع هر دو مفهوم به‏ یک منشأ است و این دو معنا پاره‏ای دوگانه یک‏ مفهوم است؛چرا که معمولا در مجالس سماع، هم از شعر و موسیقی استفاده می‏کرده‏اند و با آن به رقص درمی‏آمده‏اند و هم به وجد و حال و دریافت عرفانی درونی می‏رسیده‏اند و البته این‏ در صورتی است که آداب و شرایط سماع راستین‏ رعایت شده باشد.

شعرخوانی و آواز به تنهایی،هدف بررسی‏ پژوهشگران نیست چرا که شعرخوانی و آواز، اختصاصی به صوفیان ندارد و از این جهت،نزاعی‏ بین اهل سماع و مخالفان آنان دیده نمی‏شود؛از این‏رو شعر و صدای خوش را باید از دیگر عناصر سماعی تفکیک کرد.

شکل کامل سماع از چهار عنصر شعر،آواز، موسیقی و حرکت بدنی تشکیل شده است. بسیاری از محافل سماع،چهار عنصر یاد شده را در برداشته است.البته به شکل‏های ساده‏تر آن‏که‏ از شعر،آواز و وجد(بدون رقص صوفیانه)ترکیب‏ شده است نیز سماع گفته شده است.محافل‏ سماع در طول تاریخ،دگرگونی‏های زیادی به‏ خود دیده و از مراسم سادهء آغازین تا محفل‏های‏ سرشار از ساز و آواز و همراه با تشریفات فراوان، گسترش داشته است.

گفتیم که می‏توانیم میان معنای لغوی و اصطلاحی سماع پیوندی برقرار کنیم؛سماع‏ در معنای لغوی آن(گوش دادن و شنیدن‏ آواز خوش)مقدمهء پلهء نخست سماع به معنی‏ اصطلاحی(رقص و وجد درونی راستین)است. نویسندگان اهل تصوف نیز گفته‏اند که سماع، گاه سماع گوش است(معنای اول)و گاه سماع‏ هوش(معنای دوم)اما حقیقت سماع فقط شنیدن‏ نیست که آن آواز روحانیرا تنها می‏توان با گوش‏ دل شنید نه با گوش تن.پژوهشگران این عرصه،بر این نکته تأکید کرده‏اند که مفهوم«سماع»برآمده‏ از نوعی جهان‏بینی عرفانی-صوفیانه است و در نقد آن باید این نکته را در نظر داشت.مخالفان نیز بر وجوه دینی و شرعی تأکید می‏کنند و نیز به این‏ نکته اشاره می‏کنند که بسیاری از آنچه به عنوان‏ سماع در تاریخ تصوف شکل گرفته است،از شروط و آداب حقیقی و راستین آن،فاصله بسیار دارد.در این نوشته،ذیل چهار محور،دلایل سماع‏گرایان‏ بررسی شده است.

در این نوشته،دلایل سماع‏گرایان را در چهار عنوان مرتب کرده‏ایم و آنها را باتوجه و مراجعه‏ به متون کهن عرفانی توضیح می‏دهیم.این‏ چهار عنوان عبارتند از:1-عشق عرفانی؛ 2-فطرت؛3-آیات قرآن؛4-روایات.

\*سماع و عشق عرفانی

مهم‏ترین و بنیادی‏ترین عاملی که بسیاری‏ از صوفی-عارفان را به سوی پدیده‏هایی چون‏ شعر،آواز،آهنگ و...سوق داده است،مسلک‏ عشقی و مرام ذوقی آنان است.دلایل دیگری‏ که آنها مطرح کرده‏اند،بیشتر جنبه دفاع و پاسخ‏ به منکران داشته است.عشق در این مکتب از جایگاه و قداست ویژه‏ای برخوردار است.برخی از آنها چون جنید،سهل تستری،هجویری،غزالی، شهاب الدین سهروردی و...روش ملایم‏تری دارند و برخی مانند بایزید،شبلی،ابو سعید،احمد غزالی،روزبهان شیرازی،حافظ،عراقی،مولوی و... گرایش عشقی تندتر و غلیظتری دارند.این گروه، جهان‏بینی خود را براساس«عشق»پی‏ریزی‏ کرده‏اند و در واقع حکمت و هستی‏شناسی آنها چیزی جز«هرم عشق»نیست.به عبارت دیگر همان‏طور که بسیاری از فیلسوفان و عارفان، فلسفه و عرفان خود را براساس«وجود»یا مانند شیخ اشراق،براساس«نور»قرار داده‏اند،این‏ عشق‏گرایان مکتب خود را برپایه عشق نهاده‏اند.

از دیدگاه این مکتب،سالک به وسیله عشق به‏ اوج کمال می‏رسد.آنها پایه و مرکز همه کمال‏ها را عشق می‏دانند که کانون آن«قلب و دل»است. به عقیده عشق‏گرایان،دانش و درک عقلانی‏ چندان ارزش و اعتباری ندارد و درخور اعتماد نیست و در نتیجه،عارف عاشق باید با آن وداع‏ کند.مولوی می‏گوید:

این عشق مطاع است و مطاع‏ از عقل وداع است و وداع

2 حتی به گفته بعضی از آنها،عقل نه تنها راهگشا و هدایتگر نیست که گمراه‏کننده و انحراف‏آور نیز هست.آنها همه چیز را با محک عشق می‏سنجند و در مقابل عقل،عشق و در مقابل علم،شهود (برخاسته از عشق)و در مقابل«مفتیان شرع»، «مفتیان عشق»را نهاده‏اند.

یکی از نتایج این بینش،تجویز حالت‏ها و حرکت‏های خاص عشق در ارتباط با معشوق‏ است.عشق منطق خاص دارد و عاشق،شیوه و حالت مخصوص به خود.

ای قاعده مستان،در همدگر افتادن‏ استیزه‏گری کردن،درشور و شر افتادن

3 از سوی دیگر حالت خوشی و شیدایی-در نهایت مستی-عاشق را به حرکات شادمانه و عاشقانه و در نهایت،حرکات بی‏خردانه وامی‏دارد و اینها همه برای او عیب نیست که کمال است؛

من عاشق جانبازم از عشق نپرهیزم‏ من مست سراندازم از عربده نگریزم... پروانهء دمسازم،می‏سوزم و می‏سازم‏ وز بی‏خودی و مستی،می‏افتم و می‏خیزم

پیروان این بینش در تصوف می‏گویند حالت‏ ما با خداوند،همانند حالت عاشق با معشوق‏ است؛یعنی همواره سرخوش و سرمست هستند و حرکت‏های عشق،شادمانه و عاشقانه و احیانا سبک و دیوانه‏وار است.مولوی می‏گوید:

امروز چنانم که خر از بار ندانم‏ امروز چنانم که گل از خار ندانم‏ امروز مرا یار بدان شور ز سر برد با یار چنانم که خود از یار ندانم

4

\*عشق و ادب

یکی دیگر از نکاتی که در مورد شیوه عشقی‏ مطرح است،این است که در این بینش،ادب،وقار و ترس جای ندارد بلکه تنها جای عشق است و حرکت‏های عاشقانه،فخر الدین عراقی در نامه‏ای‏ به برادرش می‏نویسد:«فان العشاق لا یؤاخذان‏ قولا و فعلا؛یعنی عاشقان را در گفتار و رفتار ملامتی نیست».ابو عبد الرحمن سلمی نیز در رساله«نسیم الارواح»می‏گوید:هرگاه(عاشق) به درجه سکر و مستی برسد،به عار و ننگ و مانند آن اعتنا ندارد!».5

ابو سعید ابو الخیر-به نقل اسرار التوحید-وقتی‏ قرآن می‏خواند،آیات مربوط به عذاب را حذف‏ می‏کرد.برخی به او اعتراض کردند که:«ای شیخ! این‏چنین نظم قرآن می‏نشود!».ابو سعید در پاسخ گفت:

ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رود تا می‏خورم امروز که وقت طرب ماست‏ می هست و درم هست و بت لاله رخان هست‏ غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست

سپس گفت:«از آن ما،همه بشارت و مغفرت‏ آمده است و از آن ایشان،عذاب»6.

یکی از جلوه‏های روحیه عشقی و حرکات‏ عاشقانه،پایکوبی،دست‏افشانی و حرکت‏های‏ موزون بدنی همراه با موسیقی و خواندن اشعار عاشقانه است.

مولوی در پاسخ به اعتراض مردم به برپایی‏ سماع در تشییع جنازه مریدان خود و اینکه چرا به جای سماع،قرآن نمی‏خوانید،اظهار می‏داشت: تلاوت قرآن نشانه مسلمان بودن شخص مرده‏ است اما سماع،نشانه عاشق بودن اوست.7

سماع‏گرایان معتقدند که یاد حق،ما را سرخوش و مدهوش می‏کند و ناچار حرکات‏ عاشقانه انجام می‏دهیم که از جمله آنها سماع‏ است.مولوی می‏گوید:

از طرب یاد تو و داد تو رقص‏کنانیم چو شقّه‏ی علم

ابن عطا که از صوفی-عارفان بزرگ است‏ می‏گوید:«این طایفه‏[-صوفی-عارفان‏]از دریای سرور نوشیده‏اند؛پس،از آنها جز خوشی و شادی نمی‏بینی.این طایفه،اصحاب دل هستند و بهرهء دل،بوی خوش،صدای خوش‏[سماع‏]و نگاه‏[خوش‏]است».8

\*عشق‏آفرینی سماع

از سوی دیگر،حرکت‏ها و پدیده‏هایی چون‏ سماع،علاوه بر اینکه برخواسته از عشق است، روحیه عشقی را نیز تشدید می‏کند و موجب‏ پیدایش حالت‏هایی مانند وجد،جذبه،خلسه‏ و...می‏شود.سماع،عشق آفرین است و این برای‏ صوفی-عارفان بسیار مطلوب است.ساز و آواز و رقص هم معلول عشق است و هم علت و تهییج‏گر عشق.از این‏رو صوفی-عارفان به منظور ایجاد حال و شور و نشاط عرفانی و رسیدن به نشئه‏ صوفیانه،سماع را چون ابزاری عشق آفرین ب ه‏ خدمت گرفتند و گرامی داشتند.توضیح اینکه‏ تصوف-عرفان با دل و قلب سروکار دارد و جنبه‏ ذوقی و احساسی در آن بسیار قوی است.از این‏رو عناصری که به نوعی با عواطف و احساس انسان‏ پیوند دارد و به آن دامن می‏زند،بسیار با آن سازگار است.نخستین عنصر احساسی که در این راه به‏ کار گرفته شد،شعر بود؛سپس آواز و حرکت‏های‏ بدنی و بالاخره موسیقی به آن افزوده شد.غرض‏ صوفی-عارفان سماعی از این همه،رسیدن به‏ شور و حال و جذبه و تهییج روحیه عشقی بوده‏ است.از مولوی نقل شده است که:«العشق یزید بالسماع؛یعنی سماع،عشق آفرین است».9

همچنین می‏گوید:

هر که او را سماع مست نکرد منکرش دان اگرچه کرد اقرار

\*فطرت

یکی دیگر از دلایل اهل سماع،مسئله فطرت‏ و گرایش غریزی انسان به موسیقی است.در کتاب‏هایی مانند کشف المحجوب،احیاء علوم‏ الدین،اللمع،اشعار مولوی،سعدی و...به این‏ مطلب پرداخته شده است.این گروه از صوفیان‏ معتقدند چون انسان ذاتا از موسیقی و نغمه‏های‏ موزون و آواز خوش لذت می‏برد،پس معلوم‏ می‏شود که کمال آفرینی و قرب‏آوری سماع، امری فطری و غریزی است.صوفی-عارفان‏ مذکور برای تأیید ادعای خود مشخصا به شتر و تأثیرپذیری آن از آواز خوش(حدا)مثال می‏زنند. آنها تصریح می‏کنند که تأثیرگذاری موسیقی بر حیواناتی چون شتر و احساس سرخوشی و لذتی‏ که از این راه به آنها دست می‏دهد،دلیل آن است‏ که«موسیقی‏گرایی»نه تنها غریزی انسان،که‏ فطری حیوان‏ها نیز هست.

موضوع فطرت را می‏توان دو گونه بیان کرد؛ یکی پیوند دادن آن با مسئله«الست»و پیمان‏ ازلی خدا با انسان و دیگر،تأثیر روانی موسیقی بر انسان و بازتاب‏های روحی آن چون شادی و اندوه‏ که از نظر متصوفه قابل انکار نیست.

\*آیات قرآن

استناد صوفی-عارفان به آیات قرآن برای اثبات‏ سماع،قطعا اسنادهایی ذوقی و تأویلی است که‏ در قلمرو عرفان و تصوف معنا پیدا می‏کند.آنچه‏ عارفان از آیات قرآن شاهد آورده‏اند-خواه بتواند سماع را آن‏گونه که صوفیه می‏خواهند موجه‏ بنمایاند و خواه برای اثبات این منظور کافی‏ نباشد-مسلما یک نکته را ثابت می‏کند و آن‏ حسن ذوق و تشخیص و هوشیاری صوفیان در انتخاب کلمه«سماع»است زیرا با این انتخاب، هم توانسته‏اند آیات و عباراتی را که در قرآن کریم‏ در مورد مشتقات لغت«سمع»یا«قول حسن»و امثال آن به کار رفته-با اندک تأویل و تفسیری‏ -به منظور خود در مورد سماع نزدیک کنند و هم‏ از به کار بردن لغاتی نظیر«تغنی»و«غنا»که در مباح بودن و حرمت آن بین فقیهان سخن بسیار است،خود را آزاد ساخته باشند؛چنان‏که صاحب‏ کشف المحجوب در مورد اسحاق موصلی که از متصوفه نیست،کلمه«غنا»را به کار می‏برد و او را با مقدمه‏ای که ذکر می‏کند پیرو هوا و حکم‏ شیطان نام می‏نهد:«اطبا را و آنان که دعوی‏ تحقیق کنند از اهل خبرت،اندر این سخن بسیار است،و اندر تألیف الحان کتب ساخته‏اند و مر آن‏ را عظم داده،و امروز آثار و صفتشان ظاهر است‏ اندر مزامیر که مر آن را مرتّب گردانیده‏اند مر قوت‏ هوا را و طلب لهو را به حکم شیطان،تا حدی که‏ گویند اسحاق موصلی اندر باغی می غنا کرد،هزار دستان می‏سرایید،از لذت آن خاموش شد و سماع می‏کرد تا از آن درخت درافتاد مرده».10

از میان این آیات،ما به چهار آیه اشاره می‏کنیم‏ و توضیحات مربوط به آن را از نگاشته‏های‏ صوفی-عارفان می‏آوریم:

1-

الحمد للّه فاطر السماوات و الارض جاعل‏ الملائکه رسلا اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع‏ یزید فی الخلق ما یشاء ان اللّه علی کل شی‏ء قدیر؛

(فاطر/1)

سپاس خدای را که آفریدگار آسمان‏ها و زمین‏ است و فرشتگانی را رسولان خود کرد که دو تا دو تا،سه تا سه تا،و چهارگان چهارگان بال دارند و آنچه بخواهد به آفرینش می‏افزاید زیرا خدا بر هر کاری تواناست.

در کتاب«مصباح الهدایه و مفاح الکفایه» و«کشف المحجوب»درباره این آیه چنین آمده‏ است:«و شک نیست که آواز خوش از جمله‏ نعمت‏های الهی است و در تفسیر این آیت که‏ «یزید فی الخلق‏[-و آنچه بخواهد به آفرینش‏ می‏افزاید]»آورده‏اند که این زیادت،آواز خوش‏ است.و چه عجب است که روح انسانی را به‏ سماع اصوات طیبه و نغمات متناسبه،التذاذی‏ و استرواحی بود و حال آن است که روح بعضی از حیوانات از آن لذت یابد؛چنان‏که اشتر به نغمه‏ حدا بارهای گران به آسانی بکشد و به یک منزل، چندین منازل از سر نشاط طی کند».11

شبّر نیز در«تفسیر القرآن الکریم»این زیادت‏ در آیه را چهره و صدای خوش می‏داند.12

قشیری نیز در«رساله فشیریه»در تفسیر این‏ آیه اشاره می‏کند که لذت بردن دل و میل آن به‏ آواز خوش و راحت یافتن از آن،از چیزهایی است‏ که انکارناپذیر است.کودک به صدای خوش آرام‏ می‏شود و رنج راه و سنگینی بار به آهنگ حدا بر شتر آسان می‏شود.13

2-

فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم فی‏ روضه یحبرون؛

14اما مؤمنان نیکوکار در باغی‏ شادمان و مسرور خواهند بود.

«رساله قشیریه»منظور از شادمانی در آیه‏ را شادمانی‏ای می‏داند که با سماع به دست‏ می‏آید؛15

«شرح تعرف»نیز از بعضی مفسران نقل‏ می‏کند که منظور از شادمانی،شادمانی به سماع‏ است.16

3-یکی دیگر از آیات مورد استناد صوفی- عارفان برای اثبات سماع،این آیه است:«

ان انکر الاصوات لصوت الحمیر؛

ناخوش‏ترین صداها، صدای درازگوش است.»

4-از آیات بسیار جالب توجه که برای اثبات‏ سماع به آن استناد شده است،دو آیه زیر است. صوفیان در این دو آیه ضمنا طعنی می‏زنند به‏ بعضی منکران سماع و گویی در پی بیان این‏ نکته‏اند که بعضی منکران سماع اصلا گوش‏ شنوا،ذوق سالم و اندیشه منطقی ندارند.آن‏ دو آیه چنین است:«

انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی‏ عن ضلالهم ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم‏ مسلمون؛

(نمل/80)

نمی‏توانی سخنت را به گوش مردگان بشنوانی، و هنگامی که کرها روی برمی‏گردانند نمی‏توانی‏ به آنها سخن بشنوانی.تو نمی‏توانی نابینایان‏ ره گم کرده را هدایت کنی،فقط می‏توانی سخنت‏ را به گوش مؤمنان به آیات ما و تسلیم‏شدگان به‏ حق‏برسانی».

\*سماع و قرآن

از آنجا که سماع و الحان برای صوفیان اهل‏ سماع به عنوان وسیله مطرح است نه هدف، در پاره‏ای از زمینه‏ها ممکن است بر استماع‏ قرآن هم تقدم داشته باشد.این قطعا از منظر بینش اعتقادی ما مسلمانان قابل قبول نیست‏ اما این گروه می‏گویند که عرفان،عینا همان‏ اسلام نیست؛عرفان،محیط و فضای مستقل و جداگانه‏ای است.این هم یکی دیگر از نمونه‏های‏ تغایر عرفان و دین است که می‏بینیم در آن، عبادت-آن هم با قید«توأم با فکر بودن»-چیزی‏ است در ردیف سماع و الحان و هر دو فقط به‏ عنوان وسیله ارزیابی می‏شوند.بنابراین هیچ بعید نیست که عارفی حتی سماع را از قرآن برتر نهد؛ چرا که به دنبال«راه»است و به نظر او از کعبه و بتخانه و میکده و هر جای دیگری اگر بتوان راهی‏ یافت،باید آن را غنیمت شمرد و از آن بهره‏مند شد.به نظر او باید نزدیک‏ترین راه را برگزید.به‏ هر حال آنچه مهم است.«راه»است.اما چنان‏که‏ اشاره شد،این ایده فقط نقل قولی است از برخی‏ صوفیان متقدم و عمل بسیاری از آنان بی‏تردید در ترازوی دقیق شریعت،وزنی ندارد.

ابو نصر سراج طوسی در این‏باره توضیح می‏دهد: آنکه سماع با اشعار و قصاید را انتخاب می‏کند،این‏ انتخابش به دلیل شدت احترام وی به قرآن است، رابطه قرآن و انسان به اصطلاح رابطه«حقوق» است،درصورتی‏که رابطه این اشعار و الحان با دل‏ انسان،رابطه«لذت»است.

دل‏ها تاب تحمل این اشعار و الحان را بیشتر دارند تا قرآن؛چون کلام و آثار مخلوق،با مخلوق‏ مناسب‏تر است،تا کلام خالق به مخلوق.انسان‏ در برابر حقایق قرآن،قرار خود را از دست‏ می‏دهد و از حرکاتش باز می‏ایستد،بنابراین تا صفت بشری بر جای خویش است،با این آوازهای‏ دل‏انگیز و نغمه‏های تأثرآور،انبساط بیشتری‏ حاصل خواهد شد.17

\*نمونه‏هایی از سماع قرآن

1-گویند مردی پیش عبد اللّه بن حنظله‏ برخواند:«

لهم من جهنم مهاد و من فوقهم‏ غواش

».(اعراف/41)گریستن بر وی افتاد تا جایی که حاکی گوید من پنداشتم که جان از وی‏ جدا شد.آن‏گاه بر پای خاست.گفتند:«بنشین‏ ای استاد!».گفت:«هیبت این آیت مرا بازمی‏دارد».18

2-گویند پیش جنید برخواندند:«

لم تقولون‏ ما تفعلون؛

چرا آن می‏گویید که انجامش‏ نمی‏دهید»و وی گفت:

«ان قلنا بک و ان فعلنا فعلنا بتوفیقک فاین القول و الفعل

»19.

3-از شبلی می‏آید که پیش وی برخواندند:«

و اذکر ربک اذا نسیت؛

و خداوند را یاد کن آن‏ هنگامی که در فراموشی شدی»(کهف/24).وی‏ گفت:«شرط ذکر،نسیان است و همه عالم اندر ذکر مانده»؛نعره‏ای بزد و هوش از وی بشد.چون‏ به هوش آمد گفت:«عجب از آن دلی که کلام وی‏ بشنود و بر جای بماند و عجب از آن جانی که کلام‏ وی بشنود و برنیاید».20

4-«روزی من پیش شیخ ابو العباس شقانی‏ اندر آمدم.وی را یافتم.می‏خواند:ضرب اللّه مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شی‏ء،و می‏گریست و نعره می‏زد تا پنداشتم که از دنیا برفت.گفتم:«ایها الشیخ!این چه حالت است؟»،گفت:«یازده سال‏ است تا وردم اینجا رسیده است؛از اینجا می‏نتوانم‏ گذشت.»21

5-از ابو العباس عطا پرسیدم که شیخ هر روز چند قرآن خواند؟گفت:«پیش از این در شبانه‏روزی،دوختم کردمی،اما اکنون چهار سال‏ است تا هنوز به سوره الانفال رسیده‏ام.»22

6-زاره بن ابی اوفی از کبار صحابه بود.مردمان‏ را می امامی کرد[-امام جماعت مردم بود].آیتی‏ برخواند و زعقه بزد و جان بداد.

7-ابراهیم الخنعی روایت آرد که اندر دهی از دیه‏های کوفه می‏رفتم.پیرزنی را دیدم که اندر نماز ایستاده بود و آثار خیری بر وی ظاهر بود تا از نماز فارغ شد.من به حکم تبرکی،پیش وی رفتم و گفت:«آیتی بر خوان».بر خواندم.بانگی بکرد و جان‏ به استقبال رؤیت حق فرستاد.23

\*روایات

قشیری درباره اینکه پیامبر(ص)نیز کلماتی‏ موزون یا نزدیک به اوزان شعر می‏آورده‏اند، این خبر را نقل می‏کند:«انصار هنگام حفر خندق برای جنگ با مشرکان مکه،این شعر را می‏خواندند:

نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا

یعنی:ما کسانی هستیم که با محمد(ص) پیمان بسته‏ایم که هنگام جهاد در کنار او استوار باشیم.پیامبر(ص)نیز پاسخ آنان را با این شعر داد:

اللهم لا عیش الا عیش الاخره‏ فاکرم الانصار و المهاجره

یعنی:عیش و سرخوشی‏ای جز عیش‏ آخرت نیست؛خداوندا!انصار و مهاجرین را گرامی بدار»24.

2-قشیری به شش واسطه از عایشه- همسر پیامبر(ص)-نقل می‏کند که ایشان‏ در جشن ازدواج یکی از دختران انصار،آنان را ترغیب کرد تا به مناسبت جشن،آواز بخواند.

3-علی بن محمد اهوازی به شش واسطه‏ از انس بن مالک روایت می‏کند که پیامبر اسلام(ص)فرمود:«هر چیزی زیور دارد و زیور قرآن،آواز خوش است».

4-انس بن مالک از پیامبر اسلام(ص) چنین نقل می‏کند:«دو آواز،پلید است؛آواز زاری هنگام مصیبت و صدای مزمار هنگام‏ آوازخوانی».قشیری با نقل این روایت‏ می‏گوید:«مفهوم این روایت بیانگر این‏ نکته است که ساز و آواز اگر به غیر از این‏ دو مورد باشد[مانند مجالس سماع‏]،مباح و بی‏اشکال است؛چرا که در غیر این‏صورت، مشخص کردن این مورد بیهوده خواهد بود».

5-در کشف المحجوب آمده است:«فقها متّفقند که چون ادوات ملاهی‏[-اسباب‏ عیش و عشرت مادی‏]نباشد و اندر دل، فسقی پدیدار نیاید،شنیدن آن مباح است‏ و بدین،آثار و اخبار بسیار آرند».آن‏گاه‏ این روایت نقل می‏شود که عایشه گفت: کنیز من در حال خواندن بود.پدرم اجازه‏ ورود خواست.کنیزکم با شنیدن صدای او گریخت.چون پدرم داخل شد،پیامبر(ص) لبخند زد.علت لبخند پیامبر را سؤال کرد. پیامبر(ص)ماجرا را گفت.ابو بکر گفت: بازنمی‏کردم تا آنچه رسول خدا آن را شنیده است بشنوم.آن‏گاه کنیزکم دوباره‏ شروع به خواندن کرد و پیامبر(ص)نیز می‏شنید.36

6-غزالی در احیاء العلوم می‏گوید: «پیامبر(ص)به نواختن دف در عروسی‏ها امر کرده و فرموده است:عروسی را علنی‏ کنید.اگرچه با بلدن کردن صدای غربال یا مانند آن باشد»27

\*پانوشت:

(1)-رجایی بخارایی،احمد علی،فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات علمی،هفتم،1373،ص 267.

(2)-کلیات شمس تبریزی،به اهتمام بدیع الزمان‏ فروزانفر،امیر کبیر،اول 1336،ج 5،ص 129.

(3)-همان،ص 702.

(4)-همان،ج 4،ص 570.

(5)-محمد علی مدرس،سماع،عرفان مولوی،ص 27.

(6)-محمد بن منور،اسرار التوحید،به اهتمام:علی اصغر حلبی،انتشارات صفی علیشاه و منوچهری،اول،1376، ص 216.خ‏ (7)-مناقب العارفین،ص 233.

(8)-اندر غزل-ص 164.

(9)-مناقب العارفین،ص 346.

(10)-کشف المحجوب،صص 520 و 521.

(11)-مصباح الهدایه...،ص 188،نیز کشف المحجوب، ص 520.

(12)-تفسیر القرآن الکریم،ص 598،نقل از فرهنگ‏ اشعار حافظ،ص 227.

(13)-رساله قشیریه،ص 152.

(14)-روم/15.

(15)-رساله قشیریه،ص 154.

(16)-شرح تعرف،ج 4،ص 198.

(17)-اللمع،صص 356 و 357.

(18)-کشف المحجوب،ص 512.

(19)-همان،ص 513 و 512.

(20)-کشف المحجوب،ص 512 و 513.

(21)-همان.

(22)-همان،ص 517.

(23)-همان.

(24)-احیاء علومالدین،ج 2،ص 251.

(25)-رساله قشیریه،صص 518 و 520.

(26)-کشف المحجوب،صص 151 و 152.

(27)-احیاء العلوم،ج 2،ص 206؛نقل از فرهنگ اشعار حافظ،ص 285.

حرام است!سماع در نظر احمد جام

احمد جام(برادر امام محمد غزالی و معروف‏ به«ژنده پیل»)در دو رساله فارسی«سماع‏ چیست؟»و«سماع درویشان با سرود خراباتیان»1نقض‏ها و انکاری‏های خود را درباره سماع آورده است.او پیش از هر نقدی‏ به این مطلب اشاره می‏کند که سماع هرکس‏ نشان‏دهنده درونیات و رفتارهای باطنی اوست‏ و به همین دلیل درویش و سالک دروغین‏ نمی‏تواند پدیدآورنده سماعی راستین باشد: «و اصل سماع،هستی توست،وجود توست آن‏ چیز را،و هر چیزی که تو آن را باشی،همگی تو آن را دارد،و هرچه شنوی همه آن شوی و همه‏ آن گویی؛همچنان که یعقوب-صلوات اللّه علیه‏ -چون همه دل او مهر یوسف صدیق داشت‏ و هرچه می‏گفت و می‏شنید،همه از او گفت‏ و از او شنید؛تا به جایی رسید که بندله‏ای بر پیراهن وی می‏بایست نهاد،درزی‏[-خیاط]را گفت:یوسف را بر آن جانه!جمله مستمعان در راه سماع هم‏چنین باشند...»2.

احمد جام پس از این،سماع را براساس باطن‏ سماعگر به گونه‏های مختلف تقسیم می‏کند و آن را تا ده قسم برمی‏شمارد.پست‏ترین قسم، سماع مفسدان است:«سماع مفسدان آن باشد که قومی بنشینند و مزامیر زنند و سرود گویند لهو علب راء این نشاید؛این سماع مفسدان‏ است و معصیت است و حرام است...»3

اما احمد جام از عاقلان و راسخان نیز سخن به میان می‏آورد و در وصف سماع آنان‏ می‏گوید:«اما سماع راسخان و عاقلان آن بود که ایشان چیزی که شنودند تمیز کنند میان‏ آن ناحق است یا باطل،و آیا شنودن آن شاید یا نی؟اگر فرانیوشیم از عهده آن بیرون توانیم‏ آمد یا نه؟راست است یا دروغ؟خیر است یا شر؟مراست یا بر مناست؟چون این تمیز بکنند هرچه شنودنی است فراشنونده،و هرچ‏ نشاید ننیوشند و نگویند،و روا ندارند که‏ دیگری را بشنوانند و هرچه حکمت و عبرت‏ و منفعت خقل باشد گویند و شنونده و هرچه‏ پند و وعظ و حکمت حکما باشد،فرانیوشند و درآموزند و فرادیگران آموزند...»4

حرف اصلی احمد جام در پایان این است که‏ «هم‏چنان که از نیکو سماع باشد،از زشت هم‏ سماع باشد،و هم‏چنان که در نیکو عبرت است، در زشت هم عبرت است؛و هرکه را دیده دادند که عبرت بیند،گوش دادند که عبرت شنود،هر چه او شنود همه راست شنود و هرچه او بیند همه راست بیند؛اما باید دیده عبرت دارد و گوش حکمت دارد،آن‏گاه راست باشد و راست‏ شنود...»5

احمد جام سماع را حرکتی ضد دین معرفی‏ می‏کند و بر این نکته تأکید می‏کند که سماع‏ نشانه‏ای در سنت و سیرت پیامبر(ص)ندارد.او با سماع به معنی برقراری مجلس شعرخوانی‏ -از نوع شعرهای زهدآمیز و به شکلی که‏ خود بیان می‏کند-مخالفتی ندارد.در انتقاد از سماعگران می‏گوید:«...هر آن گه قومی‏ فراهم آیند و گویند که بیایید تا سماع کنیم تا وقت ما خوش گردد،اگر ایشان از کار حق خبر داشتند،هرگز چنان نکردندی».6

احمد جام آنگاه در بیان علت این مطلب‏ می‏گوید:«زیرا سماع از وقت خیزد[یعنی‏ صوفی به واسطه شدت شور و حال،به سماع‏ می‏پردازد،نه اینکه برای به دست آوردن حال‏ و وقت خوش،دست به دامن سماع بزند]،نه‏ وقت‏[-حال خوش‏]از سماع‏[برخیزد]؛آن‏ گاه وقت‏[و حال خوشی که معلول سماع‏ است‏]مستعمل‏[-مصنوعی و کسبی باشد]و تو آورده باشی‏[نه خدای‏]،و هر وقت و وجد و حالی که تو آری،نه وقت و وجد و حال‏ باشد...»7احمد جام،صوفی-عارفان را نصیحت می‏کند و با اشاره به دوران ریاضت‏ پیشینه خود،می‏گوید:«پنجاه و اند سال شد تا ما را در کاری افکنده‏اند و چنان از خیر و شر این راه بر ما گشاه کرده‏اند که هیچ‏کس را امروز، خود،آن باور نباشد،چه از ائمه و چه از مشایخ‏ طریقت».سپس به آنها هشدار می‏دهد که:«یا شما می‏گویم و پردهء خویش می‏درم،نصیحت‏ بردار خود نگاه دارید که این کار بدین راست‏ نیاید که کسی از سر دعوی خویش،نعره بزند و یا در میان حلقه درویشان آستین برافشاند و یا سری در جنباند و یا پای بر زمین زند و یا عا و عویی بکند و یا کخ کخی چند بکند.این‏ هرگز نه رسول کرده است.هرکه روی به حلقه‏ ایشان‏[یاران پیامبر]نهادی،همه آواز و تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی. امروز هرکه روی به حلقه ما نهد و از دور فرانیوشد[-گوش دهد]راست بدان مانند که گویی خراباتی‏ای‏[-بی‏دین‏]است که همه‏ سرمست گشته‏اند!»8احمد جام،نکته اصلی‏ یعنی ناسازگاری سماع با سیرهء پیامبر(ص) را مورد تأکید قرار می‏دهد و می‏گوید«بسیار بنگریستم تا در هیچ کتاب چیزی هست که هر [کس‏]سرود بگوید یا چیزی از اینکه می‏زنند، برزند،یا پای فرو کوبد او را چند ثواب است؛ هیج ندیده‏ام.اما بسیار دیدم که هرکه خدای‏ -عز و جل-یاد کند سبحان اللّه و الحمد اللّه و بگوید لا اله الا اللّه و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی‏ العظیم،اگر استغفار بگوید،بسیار ثواب یابد.

وی خطاب به صوفیان سماعگر می‏گوید:«اگر ما را نه هوا و بطر[-بیهودگی‏]گرفته است،چرا نه آن کنیم که رضای خدا متعال در آن بود و مشایخ کرده‏اند؟».احمد جام خود به این سؤال‏ پاسخ می‏دهد و می‏گوید:«اما چون هوی از این‏ می‏خواهد و ما متابع هواییم،لابد چنین باید کرد.»رفتار صوفیان احمد جام را آشفته کرده‏ و با اشاره به حدیثی از پیامبر(ص)می‏گوید:«ای‏ ناجوانمردان بی‏دیانت!زلف و خال و سیم بر و بادام چشم و لاله رخ،بر راه خدای چه ماند؟...

مکنید ای مسلمانان و بدانید که دزدان،دین‏ حق را زیر و زبر کردند و این قوم مداهنان‏ [-سازشکاران‏]با ایشان یار گشتند تا دین و کار دین را مشوش کنند!»9

\*پانوشت:

(1)-نجیب مایل هروی این دو رساله را به همراه بیست و هشت سماع نامهء دیگر گردآوری کرده است.نگاه کنید به:مایل هروی،نجیب،اندر غزل خویش نهان خواهم‏ گشتن(سماع نامه‏های فارسی)،نشر نی،چاپ اول، تهران:1372،ص 493.

(2)-همان،ص 189.

(3)-همان-ص 190.

(4)-همان...،ص 191.

(5)-همان،صص 196-197.

(6)-همان،194.

(7)-همان،ص 195.

(8)-همان 201.

(9)-همان،205.